

مکاشفه یوحنا ی رسول

مقدمه

«مکاشفه» آخرین کتاب در جمله فهرست کتابهای کتاب مقدس است. شکل نوشته کتاب مکاشفه از بسیار جهات با نوشته های دیگر فرق دارد. اکثر قسمت های کتاب مکاشفه به زبان استعاره و اشاره نوشته شده است که دارای مفاهیم عمیق روحانی است. لذا در وقت مطالعه آن باید دقت شود که تحت الفظی معنی نگردد. مسیحیان آن دوران مفهوم استعاره های را که در نوشتن این مکاشفه به کار رفته است، خوب می فهمیدند.

مکاشفه یوحنا در زمانی نوشته شده است که مسیحیان به خاطر ایمان شان به عیسی مسیح به عنوان خداوند، تحت آزار و شکنجه قرار داشتند. هدف اصلی نویسنده از نوشتن مکاشفه، بخشیدن امید به خوانندگان و تشویق کردن آنها در زمان سختی ها و شکنجه ها است، تا در ایمان شان وفادار باشند. اگرچه نظرات مختلفی در مورد تفسیر و تشریح مکاشفه وجود دارد، اما یک چیز در این کتاب برای همه کاملاً واضح است که خدا سرانجام به وسیله عیسی مسیح بر تمام دشمنان و شیطان پیروز خواهد شد، و کسانی که به او وفادار می مانند در آسمان و زمین جدید پاداش خواهند دید. خداوند اشکها را از چشمان پاک خواهد کرد و به تمام غمها خاتمه خواهد بخشید.

فهرست مندرجات:

مقدمه: فصل ۱: ۸ - ۱
اولین رؤیا و نامه های به هفت کلیسا: فصل ۱: ۹ - ۳: ۲۲
طومار با هفت مهر: فصل ۴: ۱ - ۸: ۱
هفت شیپور: فصل ۸: ۲ - ۱۱: ۱۹
ازدها و دو حیوان وحشی: فصل ۱۲ - ۱۳
رؤیاهای گوناگون: فصل ۱۴ - ۱۵
هفت جام غضب خدا: فصل ۱۶
سقوط بابل و شکست نبی دروغین و شیطان: فصل ۱۷: ۱ - ۲۰: ۱۰
قضاوت آخرین: فصل ۲۰: ۱۱ - ۱۵
آسمان، زمین و اورشلیم جدید: فصل ۲۱: ۱ - ۲۲: ۵
خاتمه: فصل ۲۲: ۶ - ۲۱

او هستند.^۵ و از جانب عیسی مسیح، آن شاهد امین، آن نخست زاده از مردگان و فرمانده پادشاهان زمین به شما فیض و سلامتی باد. او ما را دوست دارد و با خون خود ما را از گناهان ما آزاد گردانید. و ما را به سلطنت رسانید تا به عنوان کاهنان، خدا یعنی پدر او را خدمت کنیم. به او تا به ابد جلال و قدرت باد، آمین.^۶ بین او با ابرها می آید! همه و از جمله آن کسانی که به او نیزه زدند، او را خواهند دید و همه اقوام دنیا به خاطر او سوگواری خواهند کرد. بلی، چنین خواهد شد! آمین.^۸ خداوند، خدا می گوید: «من الف و یا هستم، خداوند قادر مطلق که بود و هست و آمدنی است.»

ظهور مسیح

^۹من یوحنا، برادر شما، که در پیوستگی با عیسی در رنج و در پادشاهی و در

این مکاشفه ای است که خدا به عیسی مسیح داده است تا آنچه که باید به زودی رخ دهد، به بندگانش نشان دهد. او فرشته خود را به نزد بنده خویش یوحنا فرستاد،^۲ تا این چیزها را به او نشان دهد. یوحنا با بیان آنچه شنیده و دیده است به حقانیت کلام خدا و شهادت عیسی مسیح گواهی می دهد.^۳ خوشا به حال کسی که این را می خواند و کسانی که به کلمات این پیشگویی گوش می دهند و مطابق آنچه در آن نوشته شده است، عمل می کنند. زیرا وقت نزدیک است.

درود به کلیساهای هفت گانه

^۴از طرف یوحنا به هفت کلیسا که در ایالت آسیا هستند:

فیض و سلامتی از جانب او که هست و بود و می آید بر شما باد، و از جانب هفت روح که در پیشگاه تخت پادشاهی

و بعد از این واقع می شود. ^{۲۰} مفهوم و مقصود آن هفت ستاره ای که در دست راست من دیدی و آن هفت چراغپایه زرین این است. آن هفت ستاره، فرشتگان هفت کلیسا و آن هفت چراغپایه، هفت کلیسا می باشند.

پیام به کلیسای اِفْسُس

۲ به فرشته کلیسای اِفْسُس بنویس: «این است سخنان آن کسی که هفت ستاره را به دست راست خود دارد و در میان هفت چراغپایه زرین گردش می کند. ^۲ من اعمال، رنج ها، و بردباری تو را می دانم. می دانم که نمی توانی شریران را تحمل کنی. تو آنانی را که ادعا می کنند، رسول هستند ولی نیستند امتحان کرده ای و دریافته ای که دروغگو هستند. ^۳ تو بردبار هستی، به خاطر من در مقابل شرارت ایستادگی کرده ای و از پا در نیامده ای. ^۴ اما این شکایت را از تو دارم: محبت اول خود را از دست داده ای. ^۵ به یاد داشته باش که از چه مقام بلندی سقوط کرده ای، توبه کن و مثل گذشته عمل نما و اگر توبه نکنی، نزد تو می آیم و چراغپایه ات را از جایش برمی دارم. ^۶ البته باید بگویم: تو این خوبی را هم داری، که مثل من از اعمال نقولایویان نفرت داری.

^۷ ای کسانی که گوش دارید، به آنچه که روح به کلیساها می گوید، گوش دهید! به کسی که پیروز شود اجازه می دهم از درخت زندگانی که در باغ خدا می روید، بخورد.»

بردباری شریک شما هستم، به خاطر موعظه کلام خدا و شهادت به عیسی، در جزیره ای به نام پتموس مقیم بودم. ^{۱۰} آن روز، روز خداوند بود و روح القدس مرا فراگرفت، در آن حال، از پشت سر خود صدای بلندی مثل صدای شیپور شنیدم ^{۱۱} که به من گفت: «آنچه را که می بینی در کتابی بنویس و به این هفت کلیسا، یعنی کلیساهای: اِفْسُس، اِسْمیرنا، پِرگاموم، طیاتیرا، ساردس، فیلاذلیفا، و لائودیکیه بفرست.»

^{۱۲} برگشتم تا ببینم کیست که با من سخن می گوید؛ و وقتی برگشتم، هفت چراغپایه زرین دیدم. ^{۱۳} در میان چراغپایه ها کسی شبیه «پسر انسان» را دیدم که ردای درازی بر تن داشت و شالی زرین به دور سینه اش بود. ^{۱۴} موهای او مثل پشم یا برف سفید بود و چشمانش مثل آتش می درخشید ^{۱۵} پاهایش مثل برنجی که در کوره گداخته و سپس شفاف شده باشد، درخشان بود و صدایش مانند صدای آبخار. ^{۱۶} او در دست راست خود هفت ستاره داشت و از دهانش شمشیری تیز و دو دم بیرون می آمد و چهره اش مانند آفتاب نیمروز می درخشید.

^{۱۷} وقتی او را دیدم مثل مُرده پیش پای او افتادم، اما او دست راست خود را بر من گذاشت و گفت: «نترس، من اول و آخر هستم. ^{۱۸} من زنده بودم و مُردم و اکنون تا به ابد زنده هستم و کلیدهای مرگ و عالم مردگان را در دست دارم. ^{۱۹} آنچه را می بینی بنویس، آنچه که اکنون هست

پیام به کلیسای اِسمیرنا

^۸ به فرشتهٔ کلیسای اِسمیرنا بنویس:

«این است سخنان آن اول و آخر، آن کس که مُرد و زنده شد: ^۹ من از عذاب و فقر تو آگاه هستم ولی با وجود این توانگر هستی! می دانم آن کسانی که ادعا می کنند یهودی هستند ولی نیستند، چطور به تو تهمت می زنند. آنها جماعت شیطانند! ^{۱۰} از رنجی که به شما روی می آورد، نترسید. البته ابلیس بعضی از شما را به زندان خواهد افکند تا شما را بیازماید و به مدت ده روز رنج خواهید کشید ولی تا دم مرگ وفادار بمانید و من به شما تاج زندگی را خواهم بخشید.

^{۱۱} ای کسانی که گوش دارید، به آنچه که روح به کلیساها می گوید گوش دهید. کسی که پیروز شود، عذاب مرگ دوم را نخواهد چشید.»

پیام به کلیسای پِرگاموم

^{۱۲} به فرشته کلیسای پِرگاموم بنویس:

«این است سخنان آن کسی که صاحب آن شمشیر تیز دو دم است. ^{۱۳} می دانم تو در کجا به سر میبری، تخت شیطان در آنجا قرار دارد و می دانم ایمانی که به من داری کم نشده است. تو حتی در آن زمان که آنتیپاس، شاهد امین من در شهر تو یعنی در خانهٔ شیطان شهید شد، ایمانت را از دست ندادی. ^{۱۴} اما از تو چند شکایت دارم: در پِرگاموم عده ای با تو هستند که به تعالیمِ بِلعام چسپیده اند. بِلعام به بالاق تعلیم داد که چگونه قوم

اسرائیل را از راه راست گمراه سازد و آنها را تشویق کرد خوراکی را بخورند که به بُتها تقدیم شده بود و مرتکب زنا بشوند. ^{۱۵} و همچنین عده ای هستند که از تعلیم نقولویان پیروی می کنند. ^{۱۶} پس توبه کن، اگر توبه نکنی به زودی نزد تو خواهم آمد و با شمشیری که از دهانم بیرون می آید، با آنها جنگ خواهم کرد.

^{۱۷} ای کسانی که گوش دارید، آنچه را که روح به کلیساها می گوید بشنوید! به کسی که پیروز شود، به او از نان مَنای مخفی خواهم داد. به او سنگ سفیدی نیز می دهم و بر آن سنگ، نام تازه ای نوشته خواهد بود که هیچ کس معنی آن را نخواهد فهمید، مگر آن کسی که آن را می گیرد.»

پیام به کلیسای طیاتیرا

^{۱۸} به فرشتهٔ کلیسای طیاتیرا بنویس:

«این است سخنان پسر خدا که چشمانش مانند آتش می درخشد و پاهایش مثل برنج شفاف، درخشان است. ^{۱۹} از اعمال و محبت و وفاداری و خدمت نیکو و بردباری تو آگاه هستم و می دانم که اکنون اعمال تو از گذشته بهتر است. ^{۲۰} و اما از تو شکایتی دارم: تو ایزابل را آزاد گذاشته ای. ایزابل، زنی که ادعا می کند نبیه است و با تعلیم خود بندگان مرا گمراه می کند تا آن ها مرتکب زنا و خوردن خوراک هایی شوند که به بُتها تقدیم شده است. ^{۲۱} به او مُهلت داده ام که توبه کند ولی او نمی خواهد دست از زناکاری های خود بکشد. ^{۲۲} بدان که من او را گرفتار بسترش خواهم ساخت و عاشقانش را که با او زنا کرده اند، همراه

و نزدیک است از بین برود تقویت کن، زیرا من هیچ یک از کارهایی که پسندیده خداست، در تو نیافته‌ام.^۳ پس آنچه را که آموخته و شنیده‌ای به یاد آور و آن را محکم نگهدار و توبه کن. اگر بیدار نشوی، من مانند دزد بر سر تو خواهم آمد و تو لحظه آمدن مرا نخواهی دانست.^۴ اما چند نفر در ساردس داری که لباس های خود را نیالوده اند. آنها با لباس سفید با من راه خواهند رفت زیرا مستحق آندند.^۵ کسی که پیروز شود، به لباس سفید ملبس خواهد شد و نامش را هرگز از کتاب زندگی پاک نخواهم کرد و در پیشگاه پدر خود و فرشتگان، او را از آن خود خواهم دانست.

^۶ ای کسانی که گوش دارید، آنچه را که روح به کلیساها می گوید، بشنوید.»

پیام به کلیسای فیلاذلیا

^۷ به فرشته کلیسای فیلاذلیا بنویس: «این است سخنان آن قدوس و صادق که کلید داود را به دست دارد. دری را که او باز کند نمی توان بست و هر دری را که او ببندد نمی توان باز کرد.^۸ من اعمال تو را می دانم و دروازه باز پیش روی تو قرار داده‌ام که هیچ کس نمی تواند آن را ببندد؛ زیرا با اینکه قدرت تو کم است، کلام مرا نگهداشته‌ای و نام مرا انکار نکرده‌ای.^۹ توجه کن! این است کاری که من خواهم کرد: آنانی را که از جماعت شیطان هستند و ادعای یهودیت می کنند، ولی نیستند و دروغ می گویند، خواهم آورد و پیش پای تو خواهم افکند و آنها

خودش گرفتار مصیبت شدیدی خواهم کرد، مگر اینکه از آن کارهایی که با او کرده بودند، توبه کنند^{۱۰} و فرزندانش را به قتل خواهم رسانید. با این کارها، همه کلیساها خواهند فهمید که من افکار و نیت های انسان را می آزمایشم، و به هر یک از شما مطابق اعمالش جزا خواهم داد.

^{۱۱} اکنون روی سخن من با بقیه شما در طیاتیرا است که این تعالیم را نپذیرفته‌اید و آنچه را که آنها اسرار مخصوص شیطان می خوانند، نیاموخته‌اید. من نمی خواهم بار بیشتری بر شما تحمیل کنم.^{۱۲} فقط می خواهم آنچه دارید تا زمانی که من می آیم محکم نگاه دارید.^{۱۳} به کسی که پیروز شود و در انجام اراده من تا به آخر استقامت نشان دهد، قدرت خواهم داد تا بر تمام ملت ها حکمرانی کند.^{۱۴} او با عصای آهنین بر آنها فرمان خواهد راند و آنها را مثل ظروف سفالین خواهد شکست. او تمام این کارها را با قدرتی که من از پدر دریافت کرده‌ام، انجام خواهد داد.^{۱۵} و همچنین ستاره صبح را به او خواهم بخشید.

^{۱۶} ای کسانی که گوش دارید، آنچه را که روح به کلیساها می گوید، بشنوید.»

پیام به کلیسای ساردس

۳ به فرشته کلیسای ساردس بنویس: «این است سخنان آن کسی که صاحب هفت روح خدا و هفت ستاره است. اعمال تو را می دانم و اگرچه همه می گویند تو زنده هستی، ولی مرده‌ای. بیدار شو و آن چیزهایی را که باقی مانده

شده از من بخر تا تو را به راستی دولتمند گرداند و لباس سفیدی بخر تا بپوشی و خجالت عریانی خود را بپوشانی و مرحمی بخر و به چشمان خویش بمال تا ببینی.^{۱۹} همه کسانی را که دوست می دارم، سرزنش می کنم و تأدیب می نمایم، پس غیور باش و توبه کن.^{۲۰} من پشت در ایستاده در را می گویم، اگر کسی صدای مرا بشنود و در را باز کند داخل می شوم و با او نان خواهم خورد و او نیز با من.^{۲۱} به آن کسی که پیروز گردد، جایی در روی تخت سلطنت خود خواهم بخشید، همان طور که من پیروز شدم و با پدر بر تخت سلطنت او نشستم.^{۲۲} ای کسانی که گوش دارید، آنچه را که روح به کلیساها می گوید، بشنوید.»

پرستش در عالم بالا

۴ پس از آن نگاه کردم و در آسمان دری باز دیدم و همان صدایی که من در آغاز شنیده بودم مانند شیپوری به من گفت: «بالا بیا، من آنچه را که باید بعد از این رُخ دهد به تو نشان خواهم داد.»^۲ روح خدا مرا فرا گرفت و دیدم که در آسمان تخت سلطنتی قرار داشت و بر روی آن تخت کسی نشسته بود،^۳ که مانند یشم و عقیق می درخشید و گرداگرد تخت را رنگین کمانی به درخشندگی زمرد فراگرفته بود.^۴ در پیرامون این تخت بیست و چهار تخت دیگر بود و روی آن ها بیست و چهار پیر نشسته بودند. آن ها لباس سفید به تن و تاج زرین به سر داشتند.^۵ از آن تخت برق می درخشید و

خواهند دانست که تو محبوب من هستی،^{۱۰} زیرا مطابق تعالیم من رفتار کردی و نسبت به من وفادار ماندی، من نیز تو را از آزمایش سختی که قرار است بر تمامی دنیا واقع شود و ساکنانش را بیازماید، حفظ خواهم کرد.^{۱۱} بزودی می آیم، آنچه را داری محکم نگهدار و نگذار کسی تاج تو را بگیرد.^{۱۲} من کسی را که پیروز گردد، مثل ستونی در عبادتگاه خدای خود ثابت خواهم ساخت، او هرگز از آنجا نخواهد رفت و من نام خدای خود را بر او خواهم نوشت. من نام شهر خدا، یعنی آن اورشلیم نوی را که از آسمان و از جانب خدای من نزول می کند و همچنین نام نو خود را بر او خواهم نوشت.^{۱۳} ای کسانی که گوش دارید، آنچه را که روح به کلیساها می گوید، بشنوید.»

پیام به کلیسای لا ئودیکیه

۱۴ به فرشته کلیسای لا ئودیکیه بنویس: «این است سخنان «آمین»، آن شاهد آمین و راستین و آغاز تمام خلقت خدا.^{۱۵} من از همه اعمال تو آگاه هستم و می دانم که تو نه گرم هستی و نه سرد. ای کاش گرم می بودی و یا سرد.^{۱۶} اما چون بین این دو، یعنی نه گرم هستی و نه سرد، تو را از دهان خود قی خواهم کرد^{۱۷} زیرا می گویی: «دولتمند هستم و ثروت جمع کرده ام و محتاج به چیزی نیستم.» در حقیقت، اگرچه این را نمی دانی، با این وجود تو بیچاره و بدبخت و بینوا و کور و عریان هستی.^{۱۸} به تو نصیحت می کنم، طلایی را که در آتش تصفیه

و لاک شده بود.^۲ و فرشته نیرومندی را دیدم که با صدای بلند می گفت: «چه کسی شایسته است که طومار را باز کند و مهرهایش را بردارد؟»^۳ اما هیچ کس در آسمان یا روی زمین و یا زیر زمین قادر نبود که طومار را باز کند و یا به داخل آن بیند.^۴ من زار زار می گریستم، زیرا کسی یافت نشد که شایسته آن باشد که طومار را باز کند و یا به داخل آن بیند.^۵ آنگاه یکی از پیران به من گفت: «گریه مکن زیرا آن شیر، شیری که از طایفه یهودا و نهالی از نسل داود است، پیروز شده و او حق باز کردن طومار و برداشتن هفت مهر آن را دارد.»

^۶ آنگاه دیدم که در بین همان تخت سلطنت و در میان آن حیوانات و پیران، بره ای ایستاده بود، که علامت بره قربانی شده را داشت. آن بره دارای هفت شاخ و هفت چشم بود. هفت چشمی که هفت روح خدا هستند و به تمام دنیا فرستاده شده اند.^۷ بره پیش آمد و طومار را از دست راست تخت نشین گرفت.^۸ همین که او آنرا گرفت آن چهار حیوان و بیست و چهار پیر، پیش بره سجده کردند. پیران به یک دست چنگ داشتند و به دست دیگر جام های زرین پُر از بخور که نشانه دعاهای مقدسین است.^۹ آن ها سرود نوی می سرائیدند:

«تو شایسته ای که، طومار را

بگیری، و مهرهایش را باز کنی،

زیرا تو کشته شدی و با خون خود

مردمان را از هر قبیله و زبان، از هر

ملت و امت برای خدا خریدی.^{۱۰} تو

غرش و رعد شنیده می شد. در پیش روی تخت، هفت مشعل سوزان می سوخت. اینها هفت روح خدا هستند.^۶ و همچنین در برابر تخت چیزی که مانند دریایی از شیشه یا بلور بود، دیده می شد. در اطراف و در چهار گوشه تخت، چهار حیوان قرار داشتند که بدن آن ها از هر طرف پُر از چشم بود.^۷ حیوان اول مانند شیر بود، دومی مانند گوساله، سومی صورتی مانند صورت انسان داشت و چهارمی مانند عقابی پَرگشوده بود.^۸ هر یک از این چهار حیوان شش بال داشت و بدن آن ها از هر طرف پُر از چشم بود و شب و روز دائماً می گفتند: «قدوس، قدوس، و هست و آمدنی است.»

^۹ هر وقت این حیوانات آن تخت نشین را که تا ابد زنده است، تجلیل و تکریم و تمجید می کنند،^{۱۰} آن بیست و چهار پیر در برابر تخت نشین که تا ابد زنده است سجده می کنند و او را می پرستند و تاج های خود را در پیش تخت او می اندازند و فریاد می زنند:

«ای خداوند و خدای ما، تو تنها

شایسته ای که صاحب جلال و

حُرمت و قدرت باشی، زیرا تو همه

چیز را آفریدی و به اراده تو، آن ها

هستی و زندگی یافتند.»

بره و طومار (کتاب)

آنگاه دیدم که تخت نشین، طوماری

در دست راست دارد که هر دو

طرف آن نوشته شده و با هفت مهر، مهر

بردارد تا انسان‌ها یکدیگر را بکشند و همچنین به او شمشیر بزرگی داده شد.

^۵وقتی بره، سومین مَهر را باز کرد، شنیدم که حیوان سوم گفت: «بیا» آنگاه نگاه کردم و اسپ سیاهی را دیدم که سوارش ترازویی به دست داشت ^۶و صدایی از میان آن حیوانات به گوشم رسید که می‌گفت: «قیمت یک چارک گندم و یا سه چارک جو، مزد یک روز کار خواهد بود. به روغن زیتون و شراب ضرری مرسان.»

^۷زمانی که او چهارمین مَهر را باز کرد، صدای حیوان چهارم را شنیدم که می‌گفت: «بیا» ^۸وقتی به آنجا نگاه کردم، اسپ رنگ پریده‌ای را دیدم که نام سوارش مرگ بود و دنیای مردگان به دنبالش می‌آمد. به او قدرتی داده شد تا یک چهارم زمین را با شمشیر و گرسنگی و امراض مهلک و حیوانات وحشی از بین ببرد.

^۹وقتی پنجمین مَهر را باز کرد، در زیر قربانگاه ارواح کسانی را دیدم که به خاطر کلام خدا و اعتراف ایمان خود شهید شده بودند. ^{۱۰}آن‌ها با صدای بلند فریاد زدند:

«ای خداوند قدوس و راستین، تا به کی بر ساکنان زمین داوری نمی‌کنی و انتقام خون ما را از آن‌ها نمی‌گیری؟» ^{۱۱}به هر یک از آن‌ها ردای سفیدی دادند و به آن‌ها گفته شد، که اندکی دیگر بیارامند تا تعداد همقطاران و برادران شان که می‌باید مثل آنها کشته شوند، کامل گردد. ^{۱۲}آنگاه وقتی بره، ششمین مَهر را باز کرد، دیدم که زلزلهٔ شدیدی رخ داد. آفتاب مانند بوجی درشت سیاه شد و مهتاب، کاملاً مثل

آنها را به سلطنت رسانیدی تا به عنوان کاهنان، خدای ما را خدمت کنند و آن‌ها بر زمین فرمانروایی خواهند کرد.»

^{۱۱}آنگاه نگاه کردم و صدای فرشتگان بی‌شماری را که صدها هزار و هزاران هزار بودند، شنیدم. آن‌ها دور آن تخت و حیوانات و پیران ایستاده بودند ^{۱۲}و با صدای بلند فریاد می‌زدند:

«برهٔ قربانی شده شایسته است تا قدرت و ثروت و حکمت و توانایی، حُرمت و جلال و تمجید بیابد.» ^{۱۳}آنگاه می‌شنیدم که همهٔ موجودات آسمان و زمین و زیر زمین و بحر و هرچه در آن‌ها است فریاد می‌کردند:

«ستایش و عزت، جلال و قدرت، از آن‌کسی باد که بر تخت سلطنت می‌نشیند و تا به ابد از آن بره باد!» ^{۱۴}و آن چهار حیوان گفتند: «آمین» و پیران سجده نموده، او را پرستش کردند.

شکستن مَهرها

۶ در آن هنگام که بره، اولین مَهر از آن هفت مَهر را شکست، من می‌دیدم و می‌شنیدم، که یکی از آن حیوانات با صدایی مانند رعد می‌گوید: «بیا» ^۲و ناگهان اسپ سفیدی را دیدم که سوار آن کمانی به دست داشت و تاجی به او داده شد و او پیروزمندانه برای پیروزی برآمد.

^۳وقتی بره، دومین مَهر را باز کرد، شنیدم حیوان دوم گفت: «بیا» ^۴و اسپ دیگری که سرخ رنگ بود بیرون آمد و به سوار آن قدرت داده شد تا صلح را از روی زمین

از قبیلهٔ شمعون، دوازده هزار از قبیلهٔ لاوی، دوازده هزار از قبیلهٔ ایسسکار،^۸ دوازده هزار از قبیلهٔ زبولون، دوازده هزار از قبیلهٔ یوسف و دوازده هزار از قبیلهٔ بنیامین.

جمعیت بزرگ از تمام ملتها

^۹ بعد از این نگاه کردم و گروه بزرگی را دیدم که به شمار نمی آمد. از همهٔ ملتها و همهٔ قبایل و امتهای و زبانها در پیش تخت سلطنت و در مقابل بره ایستاده بودند. آن ها لباس سفیدی به تن داشتند و شاخه ای از درخت خرما در دست شان بود^{۱۰} و با هم فریاد می زدند: «نجات ما از جانب خدایی است که بر تخت سلطنت می نشیند و از جانب بره است.»^{۱۱} و همهٔ فرشتگانی که در پیرامون تخت بودند، همراه با پیران و آن چهار حیوان در پیش تخت، روی بر زمین نهاده و خدا را عبادت کردند.^{۱۲} آن ها می گفتند: «آمین، حمد و جلال و حکمت، سپاس و حرمت، قدرت و قوت از آن خدای ما باد، تا به ابد! آمین.»

^{۱۳} آنگاه یکی از آن پیران به من خطاب کرده گفت: «این مردان سفید پوش چه کسانی هستند و اهل کجایند؟»^{۱۴} من جواب دادم: «ای آقای من، تو می دانی.» بعد به من گفت: «اینها کسانی هستند که از آن عذاب سخت گذشته اند، ردهای خود را شسته و در خون بره سفید کرده اند.^{۱۵} به این سبب آن ها در برابر تخت خدا هستند و او را شب و روز در عبادتگاهش خدمت می کنند و آنها در سایهٔ آن تخت نشین

خون سرخ شد^{۱۳} و ستارگان آسمان مانند انجیرهایی که از تندباد به زمین می ریزند، فرو ریختند.^{۱۴} آسمان مانند طوماری در هم پیچیده ای ناپدید شد و همهٔ کوه ها و جزیره ها از جای خود حرکت کردند،^{۱۵} و پادشاهان و فرمانروایان زمین، سرلشکران و توانگران، زورمندان و همهٔ انسانها چه برده و چه آزاد، خود را در غارها و در میان صخره های کوه ها پنهان ساختند.^{۱۶} و به کوه و صخره ها گفتند: «به روی ما بیفتید و ما را از چهرهٔ تخت نشین و از خشم و غضب بره پنهان کنید،^{۱۷} زیرا روز عظیم خشم آن ها رسیده است، چه کسی می تواند آن روز را تحمل کند؟»

بعد از این چهار فرشته را دیدم، **V** که در چهار گوشهٔ زمین ایستاده بودند و جلوی چهار باد زمین را می گرفتند تا دیگر بادی بر بحر و خشکی و یا هیچ درختی نوزد^۲ و فرشتهٔ دیگری را دیدم که از مشرق بر می خاست و مهر خدای زنده را در دست داشت و با صدای بلند به آن چهار فرشته که قدرت یافته بودند به خشکی و بحر ضرر برسانند، گفت: ^۳ «تا آن زمان که ما مهر خدای ما را بر پیشانی بندگانش نگذاریم، به بحر و خشکی و یا درختان ضرری نرسانید.»^۴ و شنیدم که تعداد کسانی که از همهٔ قبایل بنی اسرائیل نشانهٔ مهر را دریافت داشته بودند، یکصد و چهل و چهار هزار بود.^۵ دوازده هزار از قبیلهٔ یهودا، دوازده هزار از قبیلهٔ رؤبین، دوازده هزار از قبیلهٔ جاد،^۶ دوازده هزار از قبیلهٔ آشیر، دوازده هزار از قبیلهٔ نفتالی، دوازده هزار از قبیلهٔ منسی،^۷ دوازده هزار

فرو ریخت، ثلث زمین و ثلث درختان و همه سبزه ها سوختند.

^۸ دومین فرشته در شیپور خود دمید و چیزی مانند کوهی مشتعل به بحر افکنده شد و ثلث بحر به خون مبدل گردید^۹ و ثلث موجودات زنده بحر مُردند و ثلث کشتی های آن غرق گشتند.

^{۱۰} سومین فرشته در شیپور خود دمید و ستاره بزرگی که مانند مشعل بزرگ و سوزانی بود، از آسمان بر روی ثلث دریاها و چشمه سارها افتاد. ^{۱۱} نام آن ستاره، «اُفسنتین» بود و ثلث آبها تلخ شد. و مردم بسیار از آبها که تلخ شده بود، مُردند.

^{۱۲} اسپس چهارمین فرشته در شیپور خود دمید، چنان ضربه ای به ثلث آفتاب و ثلث ماه و ثلث ستارگان وارد شد، که یک سوم آن ها تاریک شدند و ثلث نور روز و ثلث نور شب از بین رفت. ^{۱۳} آنگاه من عقابی را دیدم که در آسمان پرواز می کرد و با صدای بلند می گفت: «وای، وای، وای بر ساکنان زمین، زیرا که هم اکنون سه فرشته دیگر شیپورهای خود را خواهند دمید.»

۹ در این وقت، پنجمین فرشته در شیپور خود دمید و من ستاره ای را دیدم که به زمین افتاد و کلید «چاه بی انتها» به آن ستاره داده شد^۲ و با آن کلید، چاه بی انتها را باز کرد و از چاه دودی مانند دود یک کوره بزرگ برخاست و نور آفتاب و هوا از دود چاه، تیره و تار گشت. ^۳ آنگاه از آن دود ملخ هائی بیرون آمده، زمین را پُر ساختند و به آنها قدرتی مثل قدرت گژدُم داده شد

خواهند بود. ^{۱۶} آنها دیگر احساس گرسنگی یا تشنگی نخواهند کرد. آفتاب و یا هیچ گرمای سوزانی به آن ها ضرر نخواهد رسانید. ^{۱۷} زیرا آن بره که در مرکز تخت است، چوپان آنها خواهد بود و آنها را به چشمه های آب زندگی هدایت خواهد کرد و خدا همه اشکها را از چشمان آنها پاک خواهد کرد.»

مهر هفتم

۸ هنگامی که بره، هفتمین مُهر را باز کرد نزدیک نیم ساعت در آسمان خاموشی برقرار بود^۲ و من دیدم که هفت شیپور به هفت فرشته ای که در پیشگاه خدا ایستاده بودند، داده شد.

^۳ در این وقت فرشته ای دیگر آمد و پیش قربانگاه ایستاد. او بُخُورسوزی از طلا به دست داشت و مقدار زیادی بُخُور به او داده شد تا به همراه دعاهای همه مقدسین بر قربانگاه طلایی پیش تخت سلطنت تقدیم نماید. ^۴ دود بُخُور از دست آن فرشته همراه با دعاهای مقدسین به پیشگاه خدا بالا رفت. ^۵ فرشته، بُخُورسوزرا برداشته آنرا از آتش قربانگاه پُر ساخت و آن را به روی زمین افکند. آنگاه رعد و برق و صدای ترسناکی برخاست و زمین لرزید.

نواختن شیپورها

^۶ هفت فرشته ای که هفت شیپور به دست داشتند، آماده شدند تا در آن ها بدمند. ^۷ اولی در شیپور خود دمید و ژاله و آتش آمیخته با خون بارید و بر روی زمین

۴ و به آن‌ها گفته شد که به علف زمین و گیاهان و درختان کاری نداشته باشند، بلکه فقط به آدمیانی که مَهر خدا را بر خود ندارند، ضرر برسانند. ^۵ به آن‌ها اجازه داده شد این آدمیان را به مدت پنج ماه شکنجه دهند و مانند کسانی که از نیش گژدُم رنج می‌برند آن‌ها را عذاب دهند، ولی اجازه کشتن آن‌ها را نداشتند. ^۶ در آن ایام این مردمان آرزوی مرگ خواهند کرد، اما به آرزوی خود نخواهند رسید. خواهان مردن خواهند بود، ولی مرگ به سراغ آن‌ها نخواهد آمد.

^۷ این ملخ‌ها مثل اسپان آمادۀ جنگ بودند. بر روی سر آن‌ها چیزهایی شبیه به تاج‌های طلایی قرار داشت. صورت آن‌ها مانند صورت انسان بود. ^۸ موهای شان مانند موهای زنان، دندان‌هایی مثل دندان‌های شیر داشتند ^۹ و سینه‌های آن‌ها را سینه‌پوش‌های مانند زره‌های آهنین می‌پوشانید و صدای بالهای شان مانند صدای اسپان و ارابه‌هایی بود که به میدان جنگ هجوم می‌آورند. ^{۱۰} آن‌ها مانند گژدُم، صاحب دُم‌های نیشداری هستند و قدرت دارند با دُم خود پنج ماه به نوع بشر آزار برسانند. ^{۱۱} پادشاه آن‌ها فرشته‌چاه بی‌انتها است که نامش به عبرانی «آبدون» و در یونانی «آپولیون» (نابودکننده) می‌باشد. ^{۱۲} بلای اول به پایان رسید، اما دو بلای دیگر هنوز هست، که باید بیاید.

۱۴ که به فرشته ششم که شیپور را به دست داشت می‌گفت: «چهار فرشته‌ای را که بر دریای بزرگ فرات بسته‌اند، آزاد ساز.» ^{۱۵} پس آن چهار فرشته آزاد شدند تا ثلث آدمیان را بکشند. آنها برای همین سال و ماه و روز و ساعت آماده شده بودند. ^{۱۶} من شنیدم که تعداد سواران آن‌ها دو صد میلیون نفر بود. ^{۱۷} در رؤیایی که من دیدم، اسپان و سواران آن‌ها چنین بودند: سواران سینه‌پوش‌هایی به رنگ‌های سرخ آتشین و آبی و زرد گوگردی بر تن داشتند. اسپان سرهایی مانند سر شیر داشتند و از دهان شان آتش و دود و گوگرد بیرون می‌آمد. ^{۱۸} این سه بلا یعنی آتش و دود و گوگرد که از دهان شان بیرون می‌آمد، ثلث آدمیان را کشت. ^{۱۹} قدرت اسپان در دهان و دُم‌های آن‌ها بود. زیرا دُم‌های شان به مارهایی شباهت داشت که با سر خود می‌گزیدند و به مردم آزار می‌رسانیدند.

^{۲۰} بقیۀ آدمیان که از این بلاها نجات یافتند، از کارهای دست خود توبه نکردند و از پرستش شیاطین و بُتهایی که از طلا و نقره و برنج و سنگ و چوب ساخته شده بودند و قادر به دیدن و شنیدن و راه رفتن نیستند، دست نکشیدند ^{۲۱} و از آدمکشی و جادوگری و زنا و یا دزدی خود توبه نکردند.

فرشته و طومار کوچک

آنگاه فرشته پُر قدرت دیگری را که از آسمان پائین می‌آمد، دیدم. او با ابری پوشیده شده بود و رنگین‌کمانی به دور سرش بود، چهره اش

^{۱۳} آنگاه ششمین فرشته در شیپور خود دمید و من از چهار گوشۀ قربانگاه طلایی که در حضور خدا قرار دارد، صدایی شنیدم

فرشته گرفته، خوردم و آن در دهان من مثل عسل شیرین بود، اما وقتی آن را خوردم اندرونم تلخ شد. ^{۱۱} به من گفتند: «باید یک بار دیگر این پیشگویی ها را دربارهٔ امت ها، ملتها و زبان ها و پادشاهان بسیار بازگو کنی.»

دو شاهد

۱۱ به من چوب درازی که مانند چوب اندازه گیری بود، دادند و گفتند: «برو عبادتگاه و قربانگاه را اندازه بگیر و تعداد عبادت کنندگان را بشمار ^۲ ولی با حویلی خارج عبادتگاه کاری نداشته باش، آن را اندازه نگیر. زیرا به ملت های غیر یهودی واگذار شده است و آنها به مدت چهل و دو ماه شهر مقدس را پایمال خواهند کرد. ^۳ من دو شاهد خود را مأمور خواهم ساخت که لباسی از پارچه های درشت پوشیده و در تمام آن یک هزار و دوصد و شصت روز پیشگویی کنند.»

^۴ این دو نفر همان دو درخت زیتون و دو چراغی هستند که در پیشگاه خداوند زمین می ایستند. ^۵ اگر کسی بخواهد به آن ها آزاری برساند، از دهان آنها آتش بیرون می ریزد و دشمنان شان را می سوزاند، به این ترتیب هر که در پی آزار آن ها باشد، کشته می شود. ^۶ این دو نفر قدرت بستن آسمان را دارند، به طوری که در مدت پیشگویی آنها باران نیارد و قدرت دارند که چشمه های آب را به خون مبدل سازند و زمین را هر زمان که بخواهند به بلایی دچار سازند.

مانند آفتاب می درخشید و ساق پاهایش مثل ستون های آتش بود. ^۲ در دستش طومار کوچک باز شده ای بود و پای راستش بر بحر و پای چپ او بر خشکی قرار داشت. ^۳ آنگاه فریاد بلندی مانند غرش شیر برآورد و همین که او سخن گفت، رعد های هفتگانه فریاد برآوردند. ^۴ من آماده شدم که آنچه را که رعد های هفتگانه می گفتند بنویسم، اما صدایی را از آسمان شنیدم که می گفت: «آنچه را که رعد های هفتگانه گفتند، در دل خود نگهدار و آن را ننویس.»

^۵ آنگاه دیدم آن فرشته ای که به روی بحر و خشکی ایستاده بود، دست راست خود را به سوی آسمان بلند کرد ^۶ و به آن کس که تا به ابد زنده است و آسمان و زمین و بحر و هر چه در آنهاست را آفرید، سوگند یاد کرده گفت: «دیگر تأخیری نخواهد شد! ^۷ بلکه در آن روز هایی که فرشتهٔ هفتم شیپور خود را به صدا در می آورد نقشه های مخفی خدا انجام خواهد شد، همان طور که به بندگان خود یعنی انبیاء وعده داده بود.»

^۸ بعد همان صدایی که من از آسمان شنیده بودم، باز با من صحبت کرده گفت: «برو طومار باز شده را از دست فرشته ای که بر بحر و خشکی ایستاده است، بگیر.» ^۹ پس به سوی آن فرشته رفتم و به او گفتم که طومار کوچک را به من بدهد. او به من گفت: «آن را بردار و بخور. اندرون تو مثل عسل شیرین خواهد ولی در دهان تو مثل عسل شیرین خواهد بود.» ^{۱۰} پس طومار کوچک را از دست

هفتمین شیپور

۱۵ آنگاه فرشته هفتم در شیپور خود دمید و صداهای بلندی از آسمان بگوش رسید که می گفتند: «فرمانروایی دنیا به خداوند ما و مسیح او رسیده و او تا به ابد حکومت خواهد کرد.»^{۱۶} و آن بیست و چهار پیر که در برابر خدا روی تخت های شان نشسته بودند، به روی خود افتاده، خدا را عبادت کردند و می گفتند:

۱۷ «تو را سپاس می گوئیم ای خداوند، خدا، تویی قادر مطلق که هستی و بودی. زیرا تو قدرت بسیار عظیم خود را به دست گرفته و سلطنت را آغاز کرده ای.^{۱۸} ملت ها خشمگین شدند، اینک روز خشم تو رسیده است، زمان آن رسیده است که مردگان داوری شوند، اکنون زمان اجر گرفتن خادمان تو یعنی انبیاء می باشد، و هم مقدسان و هم ترسندگان نام تو، چه کوچک و چه بزرگ. زمان آن رسیده است تا تباه کنندگان زمین را از بین ببری.»^{۱۹}

آنگاه عبادتگاه خدا در آسمان باز شد و در داخل عبادتگاه، صندوق پیمان او دیده شد، رعد و برق و زلزله پدید آمد، صداهای ترسناک شنیده شد و ژاله شدید بارید.

زن و اژدها

۱۲ در این وقت علامت بزرگی در آسمان ظاهر شد: زنی را دیدم که آفتاب به تن داشت و ماه زیر پاهایش بود. او تاجی از دوازده ستاره بر

۷ و آن زمان که شهادت خود را به پایان رسانند، آن حیوان وحشی که از چاه بی انتها می آید با آنها جنگ خواهد کرد. آنها را شکست خواهد داد و به قتل خواهد رسانید.^۸ اجساد شان در جاده عمومی آن شهر بزرگ که به کنایه سدوم یا مصر نامیده شده است، خواهند افتاد. همان جایی که خداوند آن ها نیز مصلوب شد.^۹ به مدت سه و نیم روز مردمان از هر امت و قبیله، از هر زبان و ملت بر اجساد آنها خواهند نگریست و نخواهند گذاشت آنها دفن شوند.^{۱۰} به خاطر مرگ این دو نفر تمام مردم روی زمین خوشحال خواهند شد. جشن خواهند گرفت و به یکدیگر هدیه خواهند داد، زیرا این دو نبی تمام مردم روی زمین را معذب می ساختند.^{۱۱} در پایان این سه و نیم روز، روح زندگی از جانب خدا بر آنها وارد آمد و آن ها به روی پای خود ایستادند و تمام کسانی که این واقعه را دیدند، سخت وحشت کردند.^{۱۲} آنگاه آن دو، صدای بلندی از آسمان شنیدند که به آنها می گفت: «به اینجا بیائید.» و آنها پیش چشم دشمنان خود در ابری به آسمان رفتند.^{۱۳} در همان لحظه زلزله شدیدی رخ داد و یک دهم شهر فرو ریخت و هفت هزار نفر در آن زلزله کشته شدند و آن ها که زنده ماندند، وحشت کردند و خدای آسمان را تمجید نمودند.

۱۴ بلای دوم به پایان رسید و بلای سوم بزودی می رسد.

برادران ما با خون بره و با شهادتی که به زبان می آورند بر او غالب شده اند، زیرا آن ها حاضرند جان های خود را فدا کرده، بمیرند.^{۱۲} پس ای آسمان ها و همه ساکنان آن ها خوشی کنید. اما وای بر شما، ای زمین و ای بحر، زیرا ابلیس به سوی شما آمده است و از اینکه می داند مهلت زیادی ندارد، بسیار خشمگین است.»

^{۱۳} همین که اژدها فهمید که به زمین انداخته شده است، به دنبال زنی که کودک ذکوری به دنیا آورد، رفت.^{۱۴} اما به آن زن دو بال عقاب بزرگ داده شد تا به سوی مکانی که در بیابان برایش آماده شده بود، پرواز کند و مدت سه و نیم سال در آنجا دور از دسترس مار نگهداری شود.^{۱۵} مار به دنبال آن زن سیلابی از دهان خود بیرون آورد تا با جریان آن او را بشوید و ببرد.^{۱۶} اما زمین به کمک او آمده دهان خود را باز کرد و سیلابی را که اژدها از دهان خود جاری ساخته بود فرو برد.^{۱۷} از این رو اژدها نسبت به آن زن خشمگین شد و رفت تا با بقیه فرزندان او که احکام خدا را نگاه می دارند و به عیسی شهادت می دهند، بجنگد^{۱۸} و اژدها در کنار بحر به انتظار ایستاد.

دو حیوان وحشی

آنگاه دیدم که یک حیوان وحشی از میان بحر بیرون می آید که ده شاخ و هفت سر داشت. بر هر یک از شاخ هایش نیم تاجی قرار داشت و بر هر یک از سرهایش نامی

سر داشت.^۲ او حامله بود و از درد زایمان و پریشانی، فریاد می زد.

^۳ آنگاه علامتی دیگر در آسمان ظاهر شد: اژدهای سرخ رنگ و بزرگی را دیدم که هفت سر و ده شاخ داشت و بر هر یکی از سرهایش نیم تاجی قرار داشت،^۴ و با دم خود ثلث ستارگان آسمان را جمع کرد و آنها را بر زمین ریخت. اژدها در برابر آن زنی که نزدیک بود بزاید، ایستاد تا همین که نوزادش به دنیا بیاید، آن را بلعد.^۵ آن زن پسری به دنیا آورد که قرار بود با عصایی آهنین بر همه ملتها حکومت کند. اما کودک او به سوی خدا و تخت او رבוده شد^۶ و آن زن به بیابان، به جایی که خدا برایش آماده کرده بود، گریخت تا در آنجا به مدت یکهزار و دوصد و شصت روز نگهداری شود.

^۷ در آسمان جنگی برپا شد. میکائیل و فرشتگانش با اژدها و فرشتگان او جنگیدند.^۸ اژدها شکست خورد و دیگر در آسمان جایی برای او و فرشتگانش نبود.^۹ پس آن اژدهای بزرگ از آسمان به زیر انداخته شد، آن مار قدیمی که کلیه دنیا را گمراه می کند و نامش ابلیس و شیطان است، با فرشتگانش به زمین افکنده شدند.

^{۱۰} آنگاه صدایی بلند در آسمان شنیدم که می گفت: «اکنون نجات و قدرت و پادشاهی خدای ما رسیده است و مسیح او قدرت را به دست گرفته است و کسی که مدعی برادران ما بود و شب و روز آنها را در برابر خدای ما متهم می ساخت، از آسمان بیرون رانده شده است.»^{۱۱} این

کفرآمیز نوشته شده بود.^۲ این حیوان وحشی مثل پلنگی بود که پاهایش مانند پاهای خرس و دهانش چون دهان شیر بود. اژدها قدرت و تاج و تخت و اختیارات وسیع خود را به او واگذار نمود.^۳ به نظرم آمد که یکی از سرهای حیوان وحشی که ضربهٔ مرگبار دیده بود، از زخم کشنده اش التیام یافت. همهٔ دنیا با حیرت به دنبال آن حیوان می رفتند.^۴ مردم اژدها را پرستش کردند، زیرا او اختیارات خود را به آن حیوان واگذار کرده بود. آن ها حیوان وحشی را نیز پرستش نمودند و می گفتند: «کیست همتای این حیوان؟ کیست که بتواند با او بجنگد؟»^۵ به آن حیوان اجازه داده شد، سخنان گزاف و کفرآمیز بگوید و به مدت چهل و دو ماه سلطنت نماید.^۶ او زبان خود را به کفرگویی بر ضد خدا باز کرد. به او و مأوای آسمانی او با تمام ساکنان آن ناسزا می گفت.^۷ او همچنین اجازه یافت تا با مقدسین خدا بجنگد و آن ها را شکست دهد و بر همهٔ امتهای و ملتها و زبانها و قبایل دنیا اقتدار یابد.^۸ تمام مردم دنیا او را پرستش خواهند کرد، یعنی کسانی که پیش از پیدایش عالم نام شان در کتاب زندگی که متعلق به بره ذبح شده می باشد، ثبت نشده است.^۹ ای کسانی که گوش دارید بشنوید: اگر قرار باشد کسی به اسارت برود، به اسارت خواهد رفت و اگر قرار باشد کسی با شمشیرکشته شود، با شمشیرکشته خواهد شد. بردباری و ایمان مقدسین به این حقیقت بستگی دارد.

سرود مقدسین

آنگاه نگاه کردم و بره را بر فراز کوه سهیون ایستاده دیدم. همراه او یکصد و چهل و چهار هزار نفر

۱۴

۹ فرشته سوم آمد و با صدای بلندی فریاد زده گفت: «هر آن کس که حیوان وحشی و پیکره او را پرستش نماید و نشانه او را بر پیشانی و یا دست خود بگیرد، شراب غضب خدا را خواهد نوشید. یعنی شرابی که رقیق نگشته در جام خشم او ریخته می شود، آن ها در برابر فرشتگان مقدس و در برابر بره در شعله های آتش و گوگرد عذاب خواهند دید.»^{۱۱} دود آتشی که آن ها را عذاب می دهد تا به ابد بلند خواهد بود و برای آنانی که حیوان وحشی و پیکره اش را پرستش می کنند، و یا نشان او را دریافت می دارند، نه در روز سلامتی است و نه در شب.^{۱۲} بردباری مقدسینی که احکام خدا را حفظ می کنند و به عیسی وفادار هستند، به این حقیقت بستگی دارد.

۱۳ صدایی از آسمان شنیدم که می گفت: «این را بنویس: خوشا به حال کسانی که از این پس در خداوند می میرند و روح خدا می گوید بلی، آنها از زحمات خویش راحت خواهند شد، زیرا اعمال نیک شان با آن ها خواهد بود.»

درو محصول زمین

۱۴ آنگاه همچنانکه من می نگریستم، ابر سفیدی ظاهر شد و بر آن ابر کسی مانند پسر انسان نشسته بود که تاجی طلایی بر سر، و داسی تیز در دست داشت.^{۱۵} فرشته دیگری از عبادتگاه بیرون آمد و با صدای بلند خطاب به آن کس که روی ابر نشسته بود گفت: «داس خود را بردار و درو کن، زیرا موسم درو رسیده و محصول زمین

بودند که نام او و نام پدرش بر پیشانی آن ها نوشته بود.^۲ از آسمان صدایی شنیدم، که مانند صدای آبشار و غرش شدید رعد و صدای سرود چنگ نوازانی بود که چنگ های خود را می نواختند. آن ها در برابر تخت و در حضور چهار حیوان و پیران سرود تازه ای می سرائیدند. آن سرود را هیچ کس نمی توانست بیاموزد، مگر آن یکصد و چهل و چهار هزار نفر که از تمام دنیا خریده و آزاد شده بودند.^۴ اینها مردمانی هستند که خود را با زنان نیالوده اند و از روابط زناشویی امتناع کرده اند و هر جا که بره می رود، به دنبال او می روند. آن ها برای خدا و بره به عنوان اولین نمونه از میان انسانها خریداری و آزاد گشته اند.^۵ هیچ دروغی در لب های ایشان یافت نشد و بی نقص و بی عیب هستند.

سه فرشته

۶ آنگاه در وسط آسمان فرشته دیگری را به حال پرواز دیدم که یک مژده ابدی به ساکنان زمین، یعنی به همه ملتها و قبایل و زبانها و امتهای می رسانید.^۷ او با صدایی بلند فریاد می زد: «از خدا بترسید و او را حمد گوئید، زیرا که ساعت داوری او آمده است. او را که آسمان و زمین و بحر و چشمه های آب را آفرید، پرستش نمائید.»

۸ آنگاه فرشته دیگری، یعنی فرشته دوم ظاهر گشت و فریاد برآورد: «باپل بزرگ - آن زنی که تمام ملتها را مجبور کرده است از شراب شهوت و زناکاری او بنوشند - نابود شد.»

«چقدر بزرگ و شگفت انگیز است اعمال تو، ای خداوند، خدای قادر مطلق! چقدر عادلانه و درست است روش های تو، ای پادشاه ملتها! کیست که از تو ترسد، ای خداوند، و نام تو را جلال ندهد؟ زیرا تو تنها مقدسی. همه ملتها خواهند آمد و در پیشگاه تو پرستش خواهند نمود، زیرا کارهای عادلانه تو بر هیچ کس پوشیده نیست.»

۵ بعد از این دیدم که عبادتگاه، یعنی خیمه شهادت، در آسمان باز شد و از آن هفت فرشته با هفت بلا بیرون آمد. فرشتگان کتان پاکیزه و نورانی به تن و شال زرین به دور سینه داشتند. ۷ آنگاه یکی از آن چهار حیوان هفت جام طلایی را که از خشم خدایی که تا به ابد زنده است پُر بود، به هفت فرشته داد و عبادتگاه از دود جلال و قدرت خدا پُر گشت، به طوری که هیچ کس نتوانست تا وقتی که هفت بالای آن هفت فرشته تمام نشده بود، به آن جا وارد شود.

جام های خشم خدا

۱۶ آنگاه از عبادتگاه صدای بلندی شنیدم و آن صدا به هفت فرشته گفت: «بروید و هفت جام خشم خدا را به زمین بریزید.»
۲ پس فرشته اول رفت و جام خود را بر زمین ریخت و زخم های دردناک و بدنمایی بر بدن مردمانی که نشان حیوان وحشی را به خود داشتند و پیکره اش را می پرستیدند، پدیدار گشت.

کاملاً آماده است.» ۱۶ پس آن کس که روی ابر نشسته بود، داس خویش را به کار بُرد و محصول زمین درو شد. ۱۷ بعد فرشته دیگری از عبادتگاه در آسمان بیرون آمد. او نیز داس تیزی در دست داشت. ۱۸ سپس از قربانگاه نیز فرشته دیگری که حافظ آتش قربانگاه بود، آمد و به صاحب داس تیز فریاد زده گفت: «داس تیز خود را به کار ببر و انگورهای تاکستان این دنیا را بچین. زیرا خوشه های آن رسیده است.»
۱۹ پس آن فرشته داس خود را به کار بُرد و انگورهای تاکستان این دنیا را چید و آن ها را در چرخشت بزرگ غضب خدا ریخت. ۲۰ انگورها را در آن چرخشت که در خارج شهر بود، زیر پاها کوبیدند و سیلابی از خون جاری شد که به اندازه چهل فرسنگ (احتمالاً برابر با سیصد کیلومتر) و به بلندی افسار اسپان بود.

فرشتگان و بلایای آخر

۱۵ در آسمان علامت بزرگ و شگفت انگیزی دیدم: هفت فرشته با هفت بلا. آن ها آخرین بلایا هستند، زیرا با آن ها غضب خدا به پایان می رسد.
۲ چیزی دیدم که شبیه بحر شیشه مانند آمیخته به آتش بود و در کنار این بحر شیشه مانند، آن کسانی که بر حیوان وحشی و پیکره او و عدد اسمش پیروز شده بودند، قرار داشتند و چنگ هایی را که خدا به آن ها داده بود، در دست های شان دیده می شد. ۳ آن ها سرود موسی بنده خدا و سرود بره را می سرائیدند و می گفتند:

ناپاک مانند سه بقه بیرون آمدند.^{۱۴} این ارواح، شیاطینی هستند که قدرت انجام معجزات نیز دارند. آن‌ها به سرتاسر جهان می‌روند تا پادشاهان تمام دنیا را برای جنگ روز بزرگ خدای قادر مطلق جمع کنند.

^{۱۵} «توجه کنید، من مثل یک دزد می‌آیم. خوشا به حال کسی که آماده باشد و لباس خود را نگه دارد تا مجبور نشود عریان و شرمنده در پیش چشم همه راه برود!»^{۱۶} پس شیاطین، پادشاهان را در جایی که به عبرانی «حارم‌گدون» خوانده می‌شود، جمع کردند.

^{۱۷} آنگاه فرشته هفتم جام خود را بر هوا ریخت و از عبادتگاه و از تخت، صدای بلندی شنیده شد که می‌گفت: «همه چیز تمام شد!»^{۱۸} و رعد و برق و صداهای مهیب شنیده شد و زلزله شدیدی رخ داد، که مانند آن در تاریخ بشر هرگز دیده نشده بود.^{۱۹} شهر بزرگ سه پاره شد. شهرهای دنیا ویران شد و خدا اعمال بابل بزرگ را نادیده نگرفت، بلکه او را مجبور کرد جامی را که از شراب آتشین خشم و غضب او پُر بود، بنوشد.^{۲۰} جزیره‌ها همه ناپدید و کوه‌ها محو شدند.^{۲۱} دانه‌های ژاله بسیار بزرگ و سنگین از آسمان بر سر آدمیان بارید و مردم به خاطر این ژاله، خدا را کفر می‌گفتند، زیرا این بلایی بسیار وحشتناک بود.

فاحشه بزرگ

آنگاه یکی از آن هفت فرشته‌ای که جام به دست داشتند آمد و با من صحبت کرد. او گفت: «بیا، تا

^۳ فرشته دوم جام خود را به بحر ریخت و بحر به خونی مثل خون شخص مرده مبدل شد و همه جانداران بحر مُردند.

^۴ فرشته سوم جام خود را بر دریاها و چشمه‌ها ریخت و آن‌ها به خون مبدل گشتند.^۵ آنگاه شنیدم که فرشته حافظ آبها می‌گفت: «تو در داوری‌های خویش عادل هستی، تویی آن قدوس که هستی و بوده‌ای،^۶ زیرا آنها خون مقدسین و خون انبیاء را ریختند و تو به آنها خون داده‌ای تا بنوشند، زیرا مستحق‌آند.»^۷ و شنیدم که از قربانگاه ندایی آمد، که می‌گفت: «بلی، ای خداوند، خدای قادر مطلق، چقدر راست و عادلانه است داوری‌های تو!»

^۸ فرشته چهارم جام خود را بر آفتاب ریخت و آن اجازه یافت با گرمای خود آدمیان را بسوزاند.^۹ مردم چنان از شدت حرارت آفتاب سوختند که به خدایی که چنین بلایی در اختیار دارد، کفر می‌گفتند و حاضر نبودند از اعمال خود توبه نموده، خدا را تمجید نمایند.

^{۱۰} فرشته پنجم جام خود را بر روی تخت حیوان وحشی ریخت و سلطنت او به تاریکی فرو رفت. آدمیان از درد و رنج، زبان‌های خود را می‌گریزند^{۱۱} و به خدای آسمان به خاطر دردها و زخم‌های خویش کفر می‌گفتند و از اعمال خود توبه نمی‌کردند.

^{۱۲} فرشته ششم جام خود را بر دریای بزرگ فرات ریخت و آبش خشک شد تا راه برای آمدن شاهان مشرق زمین باز باشد.^{۱۳} آنگاه دیدم که از دهان اژدها و از دهان حیوان وحشی و از دهان آن نبی دروغین سه روح

این به حکمت و فهم نیاز دارد. آن هفت سر، هفت تپه ای است که زن بر آن می نشیند و همچنین هفت پادشاه است^{۱۰} که پنج نفر از آن ها از سلطنت برکنار شده اند و یکی هم اکنون فرمانروایی می کند، و آن هفتمی هنوز نیامده است و هر وقت بیاید، فقط مدت کوتاهی دوام خواهد آورد.^{۱۱} اما آن حیوان وحشی که زمانی زنده بود و دیگر زنده نیست، هشتمی است و با وجود آن، یکی از آن هفت نفر می باشد و به سوی هلاکت می رود.

^{۱۲} ده شاخی که دیدی، ده پادشاه هستند که هنوز به سلطنت نرسیده اند، اما به آنها اختیار داده می شود که به مدت یک ساعت در سلطنت آن حیوان وحشی حصه داشته باشند.^{۱۳} زیرا هدف همه آن ها یکی است و قدرت و اختیارات خود را به حیوان وحشی می بخشند.^{۱۴} آن ها با بره جنگ خواهند کرد، اما بره پیروز خواهد شد، زیرا اوست خداوند خداوندان و شاه شاهان و همراهان او که «برگزیده و وفادار» خوانده شده اند، در پیروزی او شریک خواهند بود.»

^{۱۵} آنگاه آن فرشته به من گفت: «در جایی که فاحشه ساکن است، آن آب هایی که دیدی نشانه قوم ها و جمعیت ها و ملتها و زبانها می باشند.^{۱۶} آن ده شاخی را که دیدی، با آن حیوان وحشی دشمن فاحشه خواهند شد و او را عریان و ویران خواهند ساخت. گوشت تنش را خواهند خورد و او را در آتش خواهند سوزانید.^{۱۷} زیرا خدا در دل های آن ها نهاده که

مجازات آن فاحشه بزرگ را که در کنار دریا های بسیار قرار دارد به تو نشان دهم.^۲ پادشاهان زمین با او زنا کرده اند و مردم سراسر جهان از نوشیدن شراب زناکاری او خود را مست ساخته اند.»^۳ و آن فرشته مرا در روح به بیابان بُرد و در آنجا زنی را دیدم که بر حیوان وحشی سرخ رنگی سوار بود. بدن این حیوان از نام های کفرآمیز پوشیده و دارای هفت سر و ده شاخ بود.^۴ آن زن لباس ارغوانی و سرخ در بر داشت و با طلا و جواهرات و مروارید آراسته شده بود. او در دست خود جام طلائی داشت که از فجور و کثافات زناى او پُر بود.^۵ بر پیشانی اش این اسم مرموز نوشته شده بود: «بابل بزرگ، مادر فواحش و تمام کثافات روی زمین.»^۶ من دیدم که آن زن از خون مقدسین و خون شاهدان عیسی سرمست بود.

همین که به او نگاه کردم، سخت در شگفت شدم.^۷ اما آن فرشته به من گفت: «چرا اینقدر تعجب کردی؟ من راز آن زن و راز آن حیوان وحشی را که دارای هفت سر و ده شاخ است و او بر آن سوار است به تو می گویم.^۸ آن حیوان که زمانی زنده بود و دیگر زنده نیست، بزودی از چاه بی انتها بیرون می آید و به سوی هلاکت خواهد رفت. از میان مردمان روی زمین آنانی که نام های شان پیش از پیدایش دنیا در کتاب زندگی نوشته نشده بود، از دیدن این حیوان تعجب خواهند کرد، زیرا او زنده بود ولی دیگر زنده نیست اما بازهم خواهد آمد.

ملکه بر تخت خود نشسته ام! من دیگر بیوه نیستم و غم را هرگز نخواهم دید.»^۸ به این جهت تمام بلایا یعنی مرگ و غم و قحطی در یک روز به او روی می آورند و او در آتش خواهد سوخت، زیرا خداوند، خدایی که این چنین او را جزا می دهد، قادر است.»

^۹ هرگاه پادشاهان زمین که با او زنا کرده اند و از تجمل زیاد او بهره مند شده اند، دود سوختن او را ببینند، به حال او گریه و زاری خواهند کرد. «آن ها از ترس عذابی که او متحمل می شود، دور ایستاده خواهند گفت: «آه، آه، ای شهر بزرگ، ای بابل، شهر پُر قدرت که در یک ساعت به جزای خود رسیدی.»

^{۱۱} تاجران دنیا نیز اشک خواهند ریخت و برای او ماتم خواهند گرفت، زیرا دیگر کسی کالاهای آنها را نمی خرد. ^{۱۲} دیگر کسی کالاهای طلا و نقره، جواهرات و مروارید، لباس های ارغوانی و سرخ، یا ابریشم و کتان ظریف، انواع چوب های قیمتی و معطر، انواع ظروف عاجی و چوبی و برنجی و آهنین و یا مرمری، ^{۱۳} دارچین و ادویه، عطریات و بُخور و کُنْدُر، شراب و روغن، آرد و گندم، گاو و گوسفند، اسب و ارابه های جنگی و حتی غلامان و نفوس انسانی آن ها را نمی خرد. ^{۱۴} آن میوه ای را که سخت در آرزوی به دست آوردنش بودی، از دست دادی و تجمل و شکوه تو از بین رفته است و دیگر هیچ وقت آن ها را نخواهی یافت. ^{۱۵} تاجران این کالاها که ثروت خود را از آن شهر به دست آوردند، از

خواست او را اجرا نمایند. پس هم رأی شدند و سلطنت خود را در اختیار حیوان وحشی قرار دادند تا آنچه خدا فرموده است، به کمال رسانند. ^{۱۸} آن زنی را که دیدی، همان شهر بزرگ است که بر پادشاهان دنیا تسلط دارد.»

سقوط بابل

۱۸

پس از این فرشته ای را دیدم، که از آسمان به زیر می آمد. او با اقتدار و اختیار عظیم آمد و زمین از شکوه و جلال او روشن شد. ^۲ آنگاه با صدایی بلند گفت: «بابل سقوط کرده است! بابل بزرگ سقوط کرده است! بابل، مسکن شیاطین، و جای همه ارواح خبیث و قفس پرنندگان نجس و نفرت انگیز شده است، ^۳ زیرا همه ملتها از شراب آتشین زنا می نوشیده اند. شاهان زمین با او زنا کرده اند و تاجران دنیا از زیادی عیاشی او توانگر شده اند.»

^۴ آنگاه صدای دیگری از آسمان شنیدم، که می گفت: «از او بیرون آئید. ای قوم برگزیده من، مبادا در گناهان او شریک شوید و در بلاهایش شریک گردید، ^۵ زیرا گناهان او تا به فلک انباشته شده و خدا جنایات او را از یاد نبرده است. ^۶ آنچنان با او رفتار کنید که او با دیگران کرده است. برای اعمالش دو چندان به او بازگردانید. پیاله اش را دو برابر غلیظ تر از پیاله ای بگردانید که او برای شما تهیه کرده است. ^۷ او را به همان اندازه که از جلال و تجمل خویش فخر می کرد، غم و عذاب دهید. چون او در دل خود می گوید: «من مثل

رسید. روزگاری تمام بزرگان دنیا تاجران تو بودند و تو با جادوی خود همه ملتها را فریفته بودی.^{۲۴} زیرا بابل به خاطر خون انبیاء و خون مقدسان و خون همه مقتولان روی زمین که در آن یافت شد، به جزای خود رسید.»

۱۹ پس از این وقایع صدایی شنیدم که مانند فریاد گروهی زیاد در آسمان طنین افکند و می گفت: «خدا را شکر! رستگاری و جلال و قدرت از خدای ماست.^۲ زیرا داوری های او راست و عادلانه است! او فاحشه بزرگ را که با زناى خود زمین را آلوده ساخت، محکوم کرده و انتقام خون بندگان خود را از او گرفته است.»^۳ آن ها بار دیگر گفتند: «خدا را شکر! دود آن در تمام زمانها و قرون بلند خواهد بود.»

جشن عروسی بره

^۴ آن بیست و چهار پیر و چهار حیوان در برابر خدایی که بر تخت نشسته بود، به روی خود افتادند و او را عبادت نموده گفتند: «آمین! خدا را شکر!»

^۵ آنگاه از تخت صدایی آمد که می گفت: «ای تمام بندگان او، و ای کسانی که از او می ترسید، از کوچک و بزرگ، خدای ما را سپاس گوئید.»^۶ آنگاه صدایی شنیدم که مانند صدای گروهی زیاد و صدای آب های بسیار و غرش شدید رعد بود و می گفت: «خدا را شکر! خداوند، خدای ما که قادر مطلق است سلطنت می کند!^۷ خوشی و وجد کنیم و جلال او را ستایش کنیم،

ترس عذاب او دور خواهند ایستاد و با گریه و غم خواهند گفت: «آه، آه، آه، ای شهر بزرگ که به لباس های کتان ظریف ارغوانی و سرخ ملبس و با طلا و جواهر و مروارید آراسته بودی!^{۱۷} در یک ساعت همه ثروت تو تباہ گردیده است!»

تمام ناخدایان و ملاحان و مسافران بحری و آنانی که از راه بحر تجارت می کنند، دور ایستادند.^{۱۸} همین که دود سوختن او را دیدند فریاد زده گفتند: «آیا هرگز شهری مثل این شهر بزرگ بوده است؟»^{۱۹} آن ها بر سرهای خود خاک ریخته و با گریه و زاری فریاد زده می گفتند: «آه، آه، ای شهر بزرگ، شهری که تمام کشتی داران بحر از ثروت او توانگر شدند، در یک ساعت ویران شده است.»

^{۲۰} ای آسمان از نابودی او خوشی کن، ای مقدسین و ای رسولان، و ای انبیاء خوشی کنید، چون خداوند انتقام شما را از او گرفته است.

^{۲۱} آنگاه فرشته ای نیرومند، سنگی را که به بزرگی سنگ آسیاب بود برداشت و به بحر انداخت و گفت: «همین طور بابل، آن شهر بزرگ به سختی خواهد افتاد و دیگر یافت نخواهد شد.^{۲۲} دیگر صدای چنگ نوازان و مطربان و نی زنان و شیپور نوازان در تو شنیده نخواهد شد! دیگر صنعتگران هیچ حرفه ای در تو نخواهند یافت! دیگر صدای آسیاب در تو به گوش نخواهد رسید!^{۲۳} و نور چراغ در تو دیده نخواهد شد! و دیگر صدای عروس و داماد در تو به گوش نخواهد

مطلق را در چرخشت خواهد فشرد. ^{۱۶} بر لباس و ران او عنوان «شاه شاهان و خداوند خداوندان» مرقوم شده بود.

^{۱۷} آنگاه فرشته ای را در آفتاب ایستاده دیدم که با صدای بلند به همه پرندهگانی که در میان آسمان به حال پرواز بودند می گفت: «بیائید و برای جشن بزرگ خدا جمع شوید ^{۱۸} و گوشت پادشاهان و فرماندهان و جنگ آوران، گوشت اسپان و سواران آن ها، گوشت همه آدمیان از برده تا آزاد، و از بزرگ تا کوچک را بخورید.»

^{۱۹} آنگاه آن حیوان وحشی و پادشاهان زمین و لشکریان آن ها را دیدم که جمع شده اند تا با اسپ سوار و لشکریانش جنگ کنند. ^{۲۰} حیوان وحشی و نبی دروغین که در حضور او معجزات بسیار کرده بود، هر دو گرفتار شدند. نبی دروغین با معجزات خود کسانی را که علامت حیوان وحشی را بر خود داشتند و پیکره او را عبادت کرده بودند، فریفته بود. هر دوی آن ها زنده به داخل بحیره آتش و شعله های گوگردی آن انداخته شدند. ^{۲۱} لشکریان آن ها با شمشیری که از دهان اسپ سوار بیرون آمد به قتل رسیدند و همه پرندهگان از گوشت آنها سیر شدند.

سلطنت هزار ساله

۲۰ سپس فرشته ای را دیدم که از آسمان به زیر می آمد و کلید چاه بی انتها و زنجیر بزرگی در دست داشت. ^۲ او ازدها و آن مار قدیم را که

زیرا زمان جشن عروسی بره رسیده است، عروس او خود را آماده ساخته است ^۸ و لباسی از کتان ظریف پاک و درخشان را پوشیده است.» (مقصود از کتان ظریف، اعمال نیک مقدسین است.)

^۹ سپس فرشته به من گفت: «این را بنویس، خوشا به حال کسانی که به جشن عروسی بره دعوت می شوند.» او همچنین به من گفت: «اینها کلام حقیقی خداست.» ^{۱۰} در پیش پای او به خاک افتادم تا او را عبادت کنم، اما او به من گفت: «نه، چنین نکن، من خادمی هستم مانند تو و برادرانت که به عیسی مسیح شهادت می دهند، خدا را پرستش کن! زیرا شهادتی که درباره عیسی داده شده، الهام بخش تمام پیشگویی هاست.»

ظهور پادشاه و پادشاهان

^{۱۱} آنگاه آسمان را باز دیدم. اسپ سفیدی در آنجا بود که نام سوارش امین و حق بود. او با عدالت داوری و جنگ می کند. ^{۱۲} چشمانش مانند شعله آتش بود، نیم تاجهای بسیار بر سر داشت و نامی بر او نوشته بود، که هیچ کس جز خودش نمی توانست آن را بفهمد. ^{۱۳} او لباسی آغشته به خون بر تن داشت و «کلام خدا» نام داشت. ^{۱۴} لشکریان آسمان که سوار بر اسپ های سفید و ملبس به لباس های کتان نفیس و سفید و پاکیزه بودند، به دنبال او می رفتند. ^{۱۵} از دهانش شمشیر تیزی بیرون آمد تا با آن ملتها را بزند. او با عصای آهنین بر آن ها حکومت خواهد کرد و شراب خشم و غضب خدای قادر

کردند. اما از آسمان آتش بارید و آنها را نابود ساخت. ^{۱۰} ابلیس که آنها را فریب می داد، خود به داخل بحیره آتش و سنگ گوگرد، جایی که حیوان و نبی دروغین بودند، افکنده شد. آن ها شب و روز و تا ابد عذاب و شکنجه خواهند دید.

داوری آخر

^{۱۱} آنگاه تخت سفید بزرگی را دیدم که شخصی بر آن نشسته بود. آسمان و زمین از حضور او گریخت و دیگر اثری از آن ها نبود. ^{۱۲} و مردگان را دیدم که همه از بزرگ و کوچک در مقابل تخت ایستاده بودند و کتابها باز می شد. در این وقت کتاب دیگری که همان کتاب زندگی است باز شد. مردگان مطابق آنچه در کتابها نوشته شده بود یعنی مطابق اعمال خود داوری شدند. ^{۱۳} بحر، مردگان خود را تحویل و مرگ و عالم اموات نیز مردگانی را که در خود نگاه داشته بودند، پس دادند. آن ها از روی اعمال شان داوری شدند. ^{۱۴} آنگاه مرگ و دنیای مردگان به بحیره آتش افکنده شد. این بحیره آتش مرگ دوم است. ^{۱۵} و هرکس که نامش در کتاب زندگی نوشته نشده بود، به درون آن افکنده شد.

آسمان و زمین جدید

۲۱ آنگاه آسمانی نو و زمین نو را دیدم. زیرا آسمان و زمین اول ناپدید شدند و دیگر بحری وجود نداشت. ^۲ شهر مقدس یعنی اورشلیم جدید را دیدم که از آسمان از جانب خدا، مانند

همان ابلیس و یا شیطان است گرفت و او را برای مدت هزار سال در بند نهاده، ^۳ به چاه بی انتها انداخت و در آن را به رویش بسته، مهر و لاک کرد تا او دیگر نتواند ملتها را تا پایان آن هزار سال گمراه سازد. بعد از آن برای زمانی کوتاه آزاد گذاشته خواهد شد.

^۴ آنگاه تخت هایی را دیدم که بر روی آن ها کسانی نشسته بودند که کار داوری به آن ها واگذار گردیده بود. همچنین کسانی را دیدم که به خاطر شهادت عیسی و کلام خدا سرهای شان از تن جدا شده بود. کسانی که آن حیوان وحشی و پیکره اش را پرستش نکرده و نشان آن را بر پیشانی و دست های خود نداشتند. آن ها دوباره زنده شده و هزار سال با مسیح حکمرانی کردند. ^۵ اما بقیه مردگان تا پایان آن هزار سال زنده نشدند. این اولین رستاخیز است. ^۶ خجسته و مقدس است کسی که در رستاخیز اول حصه دارد. مرگ دوم بر آنها قدرت ندارد، بلکه آن ها کاهنان خدا و مسیح خواهند بود و تا یک هزار سال با او حکومت خواهند کرد.

شکست خوردن شیطان

^۷ همین که این هزار سال به پایان برسد، شیطان از زندان خود آزاد خواهد شد ^۸ و برای فریب دادن ملت های که در چهار گوشه زمینند، بیرون خواهد رفت. او، جوج و ماجوج را که مانند ریگ های بحر بی شمارند، برای جنگ جمع می کند. ^۹ آن ها در پهنه زمین پنخش شدند و اردوی مقدسین و شهر محبوب او را محاصره

عروسی که برای شوهر خود آراسته و آماده شده باشد، به زیر می آمد. ^۳ از تخت صدای بلندی شنیدم که می گفت: «اکنون خیمه حضور خدا در میان آدمیان است و او در بین آنها ساکن خواهد شد و آنها قوم برگزیده او و او خدای آنها خواهد بود. ^۴ او هر اشکی را از چشمان آن ها پاک خواهد کرد. دیگر از مرگ و غم و گریه و درد و رنج اثری نخواهد بود، زیرا چیزهای کهنه در گذشته است.»

^۵ سپس آن تخت نشین گفت: «اکنون من همه چیز را از نو می سازم» و به من گفت: «این را بنویس زیرا این سخنان راست است و می توان به آن ها اعتماد کرد.» ^۶ او به من گفت: «تمام شد، من الف و یا، اول و آخر هستم. من به تشنگان از آب چشمه زندگی، رایگان خواهم بخشید. ^۷ هر که پیروز شود، این را به میراث خواهد بُرد، و من خدای او خواهم بود و او پسر من. ^۸ اما سزای بزدلان، بی ایمانان، فاسدان، آدمکشان، زناکاران، جادوگران، بت پرستان و انواع دروغگویان، بحیره ای از شعله های آتش و گوگرد خواهد بود. این است مرگ دوم.»

اورشلیم جدید

^۹ آنگاه یکی از آن هفت فرشته که هفت پیاله پُر از هفت بلای آخر را به دست داشت آمد و به من گفت: «بیا، من عروس یعنی همسر بره را به تو نشان خواهم داد.» ^{۱۰} او مرا در روح به کوه بسیار بلندی بُرد و شهر مقدس اورشلیم را به من نشان داد که از آسمان، از نزد خدا به زیر می آمد. ^{۱۱} این

شهر، با شکوه خدایی و مانند جواهری گرانبها می درخشید، آن مانند یشم بود و به روشنی بلور. ^{۱۲} دیوار بسیار بلندی با دوازده دروازه دروازه داشت که بر آن ها دوازده فرشته بود و بر دروازه ها، نامهای دوازده طایفه بنی اسرائیل نقش بسته بود. ^{۱۳} سه دروازه به جانب شرق بود، سه دروازه به جانب شمال، سه دروازه به جانب جنوب و سه دروازه به جانب غرب. ^{۱۴} دیوار شهر بر دوازده سنگ بنا شده بود و بر آن سنگها، نام های دوازده رسول بره منقوش بود. ^{۱۵} فرشته ای که با من سخن می گفت، متری طلایی در دست داشت تا شهر و دیوارش و دروازه هایش را با آن اندازه بگیرد. ^{۱۶} شهر به شکل مربع و پهنا و درازایش یکی بود؛ اندازه آن با متری که در دست داشت، دو هزار و چهارصد کیلومتر بود. درازا و پهنا و بلندی برابر بود. ^{۱۷} دیوارش به بلندی یکصد و چهل و چهار واحد اندازه گیری (احتمالاً برابر با هفتاد و دو متر) بود، یعنی به مقیاس های انسانی که آن فرشته به کار می بُرد. ^{۱۸} دیوارش از یشم ساخته شده بود. خود شهر از طلای خالص و مانند شیشه پاک و شفاف بود. ^{۱۹} سنگ هایی که دیوارهای شهر بر آن بنا شده بودند، به انواع گوهرها آراسته شده بودند. اولین سنگ بنا از یشم و دومی از سنگ لاجورد، سومی از سنگ عقیق سفید، چهارمی از زمرد، ^{۲۰} پنجمی عقیق سرخ، ششمی عقیق جگری، هفتمی زبرجد سبز و هشتمی یاقوت کبود، نهمی یاقوت زرد، دهمی عقیق سبز، یازدهمی فیروزه و دوازدهمی

۴ همه او را روبرو خواهند دید و نام او را بر پیشانی های خود خواهند داشت. ۵ دیگر شب نخواهد بود و آنها به نور چراغ و آفتاب احتیاج نخواهند داشت، زیرا خداوند، خدا، نور ایشان خواهد بود و آن ها تا به ابد فرمانروایی خواهند کرد.

ظهور عیسی مسیح

۶ سپس آن فرشته به من گفت: «این سخنان راست و قابل اعتماد است. خداوند، خدا که به انبیاء روح نبوت را می بخشد، فرشته خود را فرستاد تا به بندگانش آنچه را که بزودی واقع خواهد شد، نشان دهد.»

۷ عیسی می گوید: «بدانید، من بزودی می آیم، خوشا به حال کسی که به پیشگویی های این کتاب توجه کند.»

۸ من، یوحنا، این چیزها را دیدم و شنیدم، و همین که این ها را دیدم و شنیدم، در مقابل آن فرشته ای که این چیزها را به من نشان داده بود، به خاک افتادم تا سجده کنم. ۹ اما او به من گفت:

«نه، چنین نکن! من خادمی هستم مانند تو و برادرانت یعنی انبیاء و کسانی که به سخنان این کتاب توجه دارند. فقط خدا را پرستش کن.» ۱۰ سپس به من گفت: «پیشگویی های این کتاب را پنهان مکن، زیرا زمان وقوع آن نزدیک است. ۱۱ پس بگذار شیرین، به شرارت خود ادامه دهد و مفسد، همچنان به فساد پردازد؛ شخص عادل، عدالت خود را ادامه دهد و هر که مقدس است، زندگی مقدس خود را.»

لعل بنفش بود. ۲۱ دوازده دروازه آن شهر عبارت از دوازده مروارید بود و هر دروازه از یک مروارید ساخته شده بود. جاده های شهر از طلای خالص و مانند شیشه پاک و شفاف بود.

۲۲ در شهر عبادتگاهی ندیدم، زیرا عبادتگاهش خود خداوند، خدای قادر مطلق و بره بود. ۲۳ شهر احتیاج به آفتاب و ماه نداشت که بر آن بدرخشد، زیرا شکوه خدا بر آن نور می داد و چراغ آن بره است. ۲۴ در نور او ملتها راه خواهند رفت و پادشاهان زمین همه جلال خود را به آنجا خواهند آورد. ۲۵ دروازه های شهر در روز بسته نمی شوند و شب نیز در آنجا نخواهد بود. ۲۶ ثروت و جلال ملتها به آنجا خواهد آمد، ۲۷ اما هیچ ناپاکی وارد آن نخواهد شد و نه کسی که گفتارش ناراست و کارهایش زشت و پلید است، بلکه تنها آن کسانی که نام شان در کتاب زندگی بره نوشته شده است به آن وارد می شوند.

۲۲

آنگاه دریای آب زندگی را که مثل بلور برق می زد، به من نشان داد. آن دریا از تخت سلطنت خدا و بره سرچشمه گرفته ۲ و از میان جاده شهر می گذشت. در هر طرف دریا یک درخت زندگی بود که سالی دوازده بار میوه می آورد، هر ماه یکبار از برگ این درخت برای درمان درد ملتها استفاده می شد. ۳ دیگر چیزی که لعنت شده باشد در آن یافت نخواهد شد.

تخت سلطنت خدا و بره در آنجا خواهد بود و بندگانش او را پرستش خواهند کرد.

۱۲ «من به زودی می آیم و برای هرکس مطابق اعمالش اجری با خود خواهم آورد. ۱۳ من الف و یا، اول و آخر، ابتدا و انتها هستم.

خاتمه

۱۴ خوشا به حال کسانی که لباسهای خود را پاک بشویند. آنها حق خوردن از درخت زندگی را خواهند داشت و به دروازه های شهر وارد خواهند شد، ۱۵ اما سگان و جادوگران و زناکاران و آدمکشان و بت پرستان و همه کسانی که در قول و فعل دروغگو هستند، در خارج از شهر می مانند.

۱۶ من، عیسی، فرشته خود را پیش شما که در کلیساها هستید، فرستادم تا این امور را به شما اعلام کند. من ریشه و نهال داود و ستاره درخشان صبح هستم.»

۱۷ روح و عروس می گویند: «بیا!» هر آنکه می شنود، بگوید: «بیا!» هر که تشنه است بیاید؛ و هر که اشتیاق دارد،

۱۸ من به تمام کسانی که پیشگویی های این کتاب را می شنوند، اعلام می کنم که: «اگر کسی چیزی بر آن ها بیفزاید، خدا بلايایی را که در این کتاب آمده است، نصیب او خواهد کرد. ۱۹ و اگر کسی از این پیشگویی ها چیزی کم کند، خدا او را از درخت زندگی و شهر مقدس که در این کتاب آمده است بی بهره خواهد ساخت.»

۲۰ کسی که همه این چیزها را تصدیق می کند می گوید: «بلی، من به زودی می آیم!» آمین، بیا، ای عیسی، ای خداوند.

۲۱ فیض عیسی خداوند با همه شما باد، آمین.

